

رشوه و اقسام آن

« ۲ »

(خلاصه مقاله قبل معانی چهارگانه رشوه و اشاره باقسام رشوه و شرح رشوه مادی بود اینک باحفظ این نکته که منظور شرح و بیان کلی است و وجهاً نظری بمصادیق آن در ایران ندارد نسبت به بقیه اقسام رشوه اجمالاً شرح و توضیح میدهد)

۲ - رشوه اهدائی

رشوه اهدائی رشوه ایست که راشی برشوه جامه هدیه پوشانیده و بمجامله و دروغ و تعارفات پوچ بان صورت هدیه میدهد بدانوسیله قاضی و زمامدار را عنان و پرونده را بسود خود جریان دهد ، تحفه بقاضی از مصادیق کامل رشوه است و مهمترین دلیل آن اینست اگر قاضی ، آن رئیس اداره مأمور و مسئول صدور رای و متصدی پرونده نبود هدیه کننده که یکی از اصحاب دعوی و ذی مدخل در پرونده است چیزی باو هدیه مینمود بدیهی است که قاضی و مأمور مسئول باید از قبول هدیه از طرفین و یا یکی از آنها خودداری نموده و بدینوسیله دامن بلوث رشوه آلوده ننماید

بازاء حق غیر فدییه نمود	گرکه قاضی قبول هدیه نمود
حکم جور از کفش نمایان شد	داد از دست وی گریزان شد
ناپکاری نمود و خدعه نمود	حکم بر مقتضای رشوه نمود
حکم بیگانه از اصول قضا	از پی هدیه داد حکم جفا
درد دائم بقلب سالم داد	حق مظلوم را بظالم داد

سولی (ع) در نهج البلاغه در خطبه معروف خطاب بمالک اشتر در ماموریت مصر میفرماید : ای مالک البته از مأمورین و فرمانداران خود و ارباب حاجت بهیچوجه هدیه قبول ننما زیرا قبول هدیه به نجابت ، بشرافت ، بتقوی و بی طرفی فرمانروایان و قضاة صدمه میزند و از ابهت والی میکاهد

۳ - رشوه بیانی

این نوع رشوه حربه ایست که بصورت تعریف و تمجید بی جا تبلیغ دروغ و ستایش ناروا در مواقعی که تیر رشوه مادی مؤثر نشود از طرف ناحق با ابراز صنعت لفاظی ابراز میشود ، تمذیح غلط ، مدح و ثنای بی مورد از قضاة و لایة مصادر امور بحساب رشوه بیانی واریز میگردد و برخی از اربابان حاجت ، از متدایمین بقدری در ابراز این صنعت مهارت خرج میدهند که شنونده دچار حیرت میشود متملق و چاپلوس قاضی یا زمامداری را که رقم در صحیفه بدکرداری و قلم در سرنوشت تبه کاری او میزند و مقدرات پرونده اش بدست او سپرده شده است دانشمندیگانه ، خردمند زمانه و ادیب فرزانه میخواند

رشوه و اقسام آن

در صورتیکه باطناً به او فحش میدهد و نمیداند این مملوح کذائی آیا کلی از بوستان دانش چیده و قطره‌ای از دریای حقیقت و معرفت و فتوت چشیده است یا نه؟ و اصیل و بی نیاز میخواندش در صورتیکه یقین دارد در دریای نیاز و احتیاج غوطه‌ور است و زمانی چون ظهیرالدین در مقام مدیحه سرائی میگوید

(نه کرسی فلک نهد اندیشه زیر پای
تا بوسه بر رکاب قزل ارسلان زند)

خلاصه راشی بیانی بقدری از این جملات و اینگونه مشتقات بدون قصد انشاء میگوید تا به نیروی بیان قاضی را مسحور و تحت تأثیر گفتار و سحر کلام خود در آورده و رائی موافق میل اخذ مینماید ، رشوه بیانی عبارتة اخری اسلحه تبلیغ است که ابروزه دردنیای کنونی مقام مهمی را احراز نموده است و از شمشیر اسنان برنده‌تر و از حربه ماتم خطرناکتر و مؤثرتر است ، گفته‌اند

جراحات السنان له اللتبام ولا يلتبام ما جرح اللسان
یعنی: آنچه زخم زبان کند با من زخم شمشیر جان بیان نکند

قبول رشوه بیانی و تحت تأثیر تملق و چاپلوسی قرار گرفتن و یا بیهوده قاضی را مدح گفتن بسیار زشت و نکوهیده است و پیغمبر فرمود خلوا التراب الی وجه التملق یعنی خاک بصورت تملق و چاپلوس پاشید

۴ - رشوه طعامی

رشوه طعامی غذای لذیذی و لقمه چرب و نرمی است که قاضی بدعوت در منزل یکی از اصحاب دعوی تناول نموده و از این راه برای صاحب طعام حق نمک خوارگی که حق مقدس و لازم‌الرعایه نزد پیشینیان بویژه اجداد ما ایرانیان بوده ایجاد مینماید یعنی میزبان صاحب دعوی و حق نمک‌علیه دادرس متصدی پرونده ، قاضی قضیه تحصیل نموده و بدینوسیله او را مأخوذ بحمایت از خود و جانب‌داری از او در پرونده بسود خویش مینماید ، در قانون اصول محاکمات سابق بر غایت شعار اخلاقی ملی این حق از موارد رد قاضی شمرده شده است و قاضی که در خلال رسیدگی به پرونده ویژه شب دادرسی قبول دعوت یکی از طرفها را در منزل او بطعام نماید مردود شناخته شده است ولی قانون آئین دادرسی مدنی بدو منظور از این حق صرف‌نظر نموده و حق نمک را نادیده انگاشته است یکی آنکه شأن قاضی را بالاتر از این دانسته که مأخوذ بیک لقمه غذا که ارزش ناچیز دارد بشود دوم حق نمک خوارگی را که اخلاقی است غیر از حق قانونی و وظیفه دانسته و رعایت قانون و احترام وظیفه را بالاتر و مهمتر از اخلاق دانسته است ولی باوصف براتب و باوجود الغاء این فصل از اصول محاکمات باید تصدیق نمود که حق نمک اثر وضعی دارد و اثر اطعام بیش از احسان کلی است و زاویه ~~مهمی~~ از محبت و جانب‌داری از میزبان در قلب میهمان باز خواهد نمود ، گفته‌اند لقمه بقمه است ، حق نمک خوراکی اثر خود را در جریان خون در شرائین و آورده ، در نسوج وجود ، در نیروی اعصاب و تمام اعضاء باقی میگذارد و خواهی نخواهی دادرسی را که از شرایط آدمیت بهره‌مند است تحت تأثیر قرار میدهد و عواطف ویرا بسوی صاحب نمک جلب میکند و اگر دادرس چشم بسته کاسه انعام را شکسته

و رأی بمحکومیت منعم و صاحب خوان نامبرده دهد حق نمک را ضایع و قانون انصاف را لگد مال نموده است گفته اند :

هر کس که نمک خورد نمکدان شکند در مذهب رندان جهان سگ به از آن خلاصه اجتناب از قبول دعوت اصحاب دعوی بطعام برای قاضی ضروری است و اگر آلوده باین نحو رشوه شد شایسته است بنجوی از انجا از دادرسی دریغ نماید.

۵- رشوه خیالی یا رشوه سیاسی

رشوه خیالی عبارت از توهم و تحلیلی است که از مقام ، از حکومت ، از قدرت خارجی ، از وزارت ، از صدارت ، از معاونت و از مدیر کلی یکی از اصحاب دعوی و یا از طرفداری آنها از یکی از اصحاب در دل قاضی پدیدار شده و قلم او را در صدور رأی بجانبداری از صاحب جاه منحرف مینماید . طالب حاجت بکنایه باشاره و یا بصراحت جاه خود یا حامی خود را از وزارت ، از صدارت ، از امارت و وکالت از امیر لشگری ایلخانی و غیره بحساب رشوه خیالی واریز نموده و بقاضی و یا مأموری که قلم درسرنوشت پرونده منظور وی گرفته مثلاً میگوید فلان ده را در دعوی فلان از فلانی غریب و فلان وزیر ، فلان سفیر را بر خود ندیم گرفتیم و دیشب نخست وزیر برای ملاقاتم وقت خواست عذر خواستم ، در سرکوبی اشرار نشان افتخار و در عرصه شجاعت و شهامت فرمان اشتهار دریافت داشته‌ام ، و بقدری لاف منم از سعد اقتدار و شعاع صنایع و عقاد و سیطره نفوذ جاه خود میزند که بتأثیر معرفت النفسی تلقین و تبلیغ توهمی در قاضی ایجاد و او را بانحراف قلم بمیل خود و ادار و حق طرف را پامال میکند و قاضی برعوب ، و یا مأمور تهدید شده بسفسطه پیش خود میگویند « اگر بحق قضا نمائیم ، بحق رأی دهیم و اطاعت از توصیه و سفارش وکیل و وزیر و یا مدیر کل ننمائیم مسلماً آنها ما را بیکاره و عیال و اطفال ما را بیچاره و دچار زحمت و اذیت فوق‌الطایفه خواهند نمود اقدام بتغییر پست و مأموریت ما مینمایند ، از ترفیع محروم و از کمک به ترقی مایوس و بی بهره خواهند نمود ، مسلماً باسر آنها از کوشش قربانی اراضی یوسف آباد و امیرآباد و غیره بما سهمی نخواهد رسید ، راست است که ما بقلم خود حق ستمدیده‌ای را بحلقوم ناپاک بیدادگری می‌اندازیم و او و عائله‌اش را باین رأی فنا و دچار زحمت و خسارات ناروا مینمائیم و ای چاره نداریم زیرا اگر چنین ننمائیم خود فنا میشویم ، ما که پیغمبر نیستیم ، پیشوای اخلاق نمیشویم ، برای احقاق حق برگزیده نشده‌ایم و مأموریت نداریم که بگلوی تشنه فرشته رأی خود قطره‌ای از آب زلال رحم ، مروت ، انصاف ، داد و رعایت قانون بچکانیم ، ما برای رفع ترفع در پیچ و خم تشریفات انتخاب شده‌ایم ، چه خوب است با یک تیر دو نشان نمائیم باین رأی ظالمانه ، باین حکم غلط ، باین ابلاغ انتصاب برای نورچشمی‌ها ، باین اقدام غیرقانونی هم‌خویش را راحت و از مزاحمت احتمالی در امان نگهداریم و هم بر تعداد پارتی خود بیفزائیم ، خلاصه قاضی ، مأمور ، وزیر و غیره باین رشوه خیالی یا سیلسی خویش را تحت تأثیر قرار داده حق مظلوم و زجر کشیده را تضییع و شمشیر ظلم را تیزتر و بیدادگر را در ارتکاب خیانت و ستمگری جری تر مینماید .

۶- رشوه زور و قلدری

این نوع رشوه مسبق به فقد عدالت اجتماعی و معلول سلب استقلال قضائی و ناشی از اجازه قضا بسازمان جور و بلندگویان مکتب بیدادگری و اصول دیکتاتوری و خود مختاری میباشد - این نوع رشوه حاصل حکومت انارشیزست ، حکومت هرج و مرج و دستگاه زور و قلدری و اهریمن است ، زمانی که دیوزشت سیرت خود مختاری و هوس رانی اقویا و زورگویان در جامعه حاکم و نافذ بود سموم زهر آگین خود را بکالبد فرشته قضا تزریق خواهد نمود و دستگاه قضا چنین حکومتی عبارة اخرای ساطور جور و مسلخ ظلم و بیداد است ، نسیم عدالت و نصفیت قادر نیست فضای روح و اراده دادرسان آنرا نوازش دهد و صبح قانون انصاف نمیتواند در کاخ دادرسی آن دولت طالع شود ، زجر و تبعید ، اذیت و آزار ، تعویض مناصب و مقامات باشخاص غیر صالح ، نابودی و محو افراد بی گناه از خصوصیات این نوع حکومت و محصول رشوه در صف بالاست - منتسکیو در روح القوانین میگوید حکومتی بشرایط مذمومه مزبوره قانون و دستگاه قضا بسود زورگویان و اقویا پارس میزند ، و نیز میگوید در چنین جامعه یکنفر محال است بتواند بچیات عادی خود ادامه دهد و قطعاً چنین پدیده‌ای محکوم بفنا و نابودی است و علاوه میشود نتیجه مستقیم رشوه زور و قلدری دخالت قوه مجریه در مبانی قضائی و حکومت خود مختاری ضابطین است ، قوه مجریه در قانون مذکوره از قدرتی که باو برای اجرای قانون و عدالت و اجرای حکم محاکم عنایت شده سوء استفاده و کوشاست پیچ و مهره‌های حکم را بمیل و اراده خویش مرتب و نغمه‌ای بسود مطامع وهوی و هوس خود سازنماید میخواهد بتوسن قضا سوار و آنرا در میدان تمایلات خصوصی مهار نموده بتازد و دود کینه توزی را بمستند حکمی که بروفق غرض و اراده او در صقیفه دادنامه منقوش شده در فضای اغراض شخصی متصاعد و قوه قضائیه را انگشتر غلطان خود قرار دهد این نوع رشوه از یادگارهای عهد بربریت و حکومت های اشرافی قرون وسطائی است که ظلیعه حکومت قانونی مشروطه از شتون آن بی‌زار است.

۷- رشوه ناموسی

این نوع رشوه عبارت از جلوه سمین تنان طنناز و عشوه گلرخان پر کرشمه و غاز برای عرض داد و نیاز نزد مأمور، قاضی و دادرسی است که قلم در سرنوشت پرونده آنها را در دست گرفته اند . عرضه لبخند های نمکین و رشوه اطوار و اشارت دلنشین بدادرسان جوانی که میان موجهای پرهیجان تمایلات جنسی دست و پا میزنند ، حضور باختیار و یا باحضر غزالان رعنا گل صورتان زیبا در مراجع قضا از شتون این نوع رشوه و یا از حصول و نتایج آن میباشد .

از این رشوه خطرها خیزد و فتنه‌ها انگیزد که تار و پود خانمانها سوزد که حقوق مسلمه بیچارگان را طعمه دود خود سازد .

برنامه آزمایش تقوای ناموسی قاضی ، معلم ، استاد ، طبیب ، جراح ، مأمور دولت با حصول مقتضیات و تمایلات تحت این عنوان بیان شده است و قدرت کف نفس

رشوه و اقام آن

و یا ارضاء از مراجع رسمی ناسبرده در این مرحله ثابت میشود ، اینجا سرزمینی است که ایمان فلک رفته بیاد .

در این وادی بیداری زیاری
هزاران لوح حق گیرد تباهی
بیک لبخند از سیمین عذاری
بدود این چنین جرم و گناهی

بازار این رشوه در سایر مراجع ویژه فرهنگ و مطب اطباء ، ژوری امتحانات برابر دستگاههای جراحان بیشتر رواج دارد و برای هر یک از این اسواق شواهد بی حساب میتوان ذکر نمود و ویژه در کانون معارف (البته نه در ایران) قبولی مقداری از دانش آموزان در امتحان سواد که از سواد جز سوادای زلفان شیرنگ و چشمان سیاه آهوش و قشنگ اثری ندارند حاصل این نوع از رشوه است و اگر عرضه رشوه مادی در بعضی از قضاة و زمامداران اسور ، نزد معلمین و استادان ، پیشگاه اطبا و جراحان اثر معکوس دارد و نیش قلم آنها را تیزتر و سرعت امان را بجانب حق سریعتر مینماید ، رشوه بیانی و ابراز صفت لفاظی هم در وجود آنان اثر صفر می بخشد ولی دیده و شنیده شده همین گل های سرسبد اجتماع بنام رؤسا و اطباء و یا کبوتران حرم تدریس و دستگاه قضا در مورد این نوع از رشاء بی اختیارند ، برابر صورتی زیبا و جمالی دلارا چنان مسحور و مقهور شده و بطوری ضعف نفس نشان میدهند که حد ندارد و برای فرار از این عفریت شوم ثبات و قدرت روحی خاص و شرائط سخت لازم است ، اگر مراجع ناسبرده مأخوذ باین نوع از رشوه گردیدند دستگاههای عدالت اجتماعی که ملجا و پناهگاههای عموم است ویژه سازمان قضا را رسوا و ناموس شرم و حیا را بدست عفریت هوی خواهند سپرد .

ارضاء ازار قاضی و توجه او بر رشوه ناموسی جامعه داد را ملوث و سیمای فرشته عدالت را مکدر و تف لعنت را بصورت مرتکب این کردار زشت نثار مینماید و ناقوس سرزنش و شماتت را علیه او بصدا در میآورد - من در این مورد برای احتجاج بذکر داستان تاریخی و قابل توجه یحیی بن اکثم قاضی القضاة بغداد عصر مأمون که ذکر آنرا مؤثر در مقام میدانم از این خلکان و تاریخ عباسیان نقل مینمایم .

یحیی بن اکثم - یحیی بن اکثم قاضی القضاة عصر مأمون بود و قوه قضائیه حکومت مأمون بدست او اداره میشد ، یحیی نزد مأمون منزلتی عظیم داشت و با آنکه نکاح منقطع را بنا بر مذهب اهل سنت و جماعت حرام و زنا میدانست و در این باره برای مأمون سفتطسه ها نمود و مناقشات موهومه ای بخرج داده است (که ذکر آنها موجب اطاله کلام است) معذک قاضی القضاة ناسبرده مبتلا بر رشوه مزبوره بود و شایع بود که ویرا زیباییان کمان ابرو لعبتان خوش رو و سروسری است وقتی مأمون میشنید که یحیی زیبا پسران را در خلوت بامیدهد و با آنها بمغازله و سلاجه می پردازد - وقتی میدید که سمت تحریر و منشی گری مخصوص او را حسن ابن رهب جوانی صاحب جمال دارد و بعلاوه قاضی القضاة ناسبرده در عشق وی غزلی سروده که این غزل زبان زد خاص و عام گردیده است و غالباً غزل قاضی القضاة در عشق حسن میخوانند که دوسه بیت اول آن غزل اینست .

رده و اسام آن

ایا قمرآ جمشته قنضبا
 ولا تظهر الا صداغ للناس فتنه
 واصبح لی من تیهه متخبباً
 وتجعل منها فوق خدیك عقربا
 وتترك قاضی المسلمین معذبا

یعنی ای ماهی که من دست بصورت او مالیدم غضبناک شده و از غضب از من دوری میجست (ای ماه) زلفان خود را برای احتراز مردم از فتنه ظاهر نما و از زلفان خود در صورت خندینی بمانند عقرب فرارنده (زیرا اگر چنین بنمائی) مسکین را میکشی ، زاهد بفته می اندازی و قاضی القضاة مسلمین را در حالیکه از عشق میسوزد ترك مینمائی جریان سیل شماتت ، ملامت و رسوائی مأمون را بر این واداشت که شخصاً از قاضی القضاة مزبور تحقیق نماید که آیا تهمت مردم بقاضی القضاة صحیح است در این زمینه روزی از قاضی القضاة پرسید این شعر از کیست .

قاص یری الحد فی الزنا
 ولا یری من یلوط من یاس
 (یعنی قاضی ای که حد زنا را می بیند ولی نمی بیند کسی را که بدون ترس لواط مینماید) .

یحیی در جواب گفت این شعر از احمد بن ابی نعیم مرد فاجر است که در آن قصیده از آل عباس مذمت نموده و از جمله میگوید :

لا احسب الجور ینقضی وعلی
 الامه و آل من آل عباس
 مأمون از شنیدن این شعر خجل و شرمسار شد و گفت شایسته است که جواب شعرا و برای حفظ آبروی بنی العباس گفته شود - قصیده احمد بن ابی نعیم در قصائد معروف و چند بیت اول آن که از جور حکومت وقت مینالده اینست :

انطقنی الدهر بعد اخراس
 فالحمد لله کیف قد ذهب
 امیرنا یرتشی وحاکمنا یلوط
 لو صلح الدین و استقام لقد
 لا احسب الجور ینقضی وعلی
 لنائبات اطلن بسواس
 العدل وقل الوفاء فی الناس
 و الراس شر من راس
 قام علی الناس کل مقیاس
 الامه و آل من آل عباس الخ

یعنی دنیا بعد از خاموشی ها مرا بسخن آورد بعلت بلایائی که بگلو رسیده بود ، شکر خدا چگونه عدل و داد از میان رفته و وفا میان مردم کم شده است . امیر ما رشوه نمیخورد و حاکم مرتکب لواط میشود و رئیس ما بدترین رؤساست مگر دین جامعه را اصلاح و بین مردم میزان عدل برپا نماید . تصور نمی نمایم ظلم و جور بنی العباس از میان مردم رخت ببرند .

خلاصه مأمون در تعقیب پرونده تحقیق از حال قاضی القضاة روزی از وی دعوت نمود و خدمت فاضی را به زیبا پسری طنز در غایت جمال از ترکان قفقاز برگذار نمود و خود مأمون از مجلس بیهانه ای خارج ولی مراقب مجلس محرمانه مزبور بود و آن مجلس چه گذشت خدا داناست ولی ناگاه مأمون پرده را بالا زد و این اشعار را خواند :

وكتانرجوا ان نرى العدل ظاهراً
متى تصلح الدنيا وتصلح اهلها
فاغقبنا بعد افرجنا قشوط
وقاضى القضاة المسلمين يلوط

یعنی : امیدوار بودیم که به بینیم عدل ظاهر شود ولی متأسفانه ناامیدی بعد از امیدها را پیروی نمود چگونه دنیا و اهل دنیا اصلاح میشود درحالیته که قاضی القضاة مسلمین مرتکب لواط میشود قاضی القضاة از رو نرفت در جواب شعر معروف پائین از قصیده ای ذویب جواب داده و گفت :

وتجلدی للشامتین اریهم
انی لریب الدهر لا اتضضع

یعنی بد گویان مرا تازیانه شماتت زدند درحالیته که دیده خواهند شد که من به تهمت روزگار سر فرود نمیآورم این حلکان میگویند چون مرض مرک معاویه رسید و حضرت مجتبی (ع) بیعادت وی رفتند معاویه بشعر مزبور استناد نمود و حضرت فوراً پاسخ فرمود و اذا المنیه انشبت اظهاره
الفیت کل تمیمه لا ینفع

یعنی چون مرگ چنگال خود را فرو برد می بینی تو که هر گونه ضرر و پناهی بی فائده است

(بعضی گویند حضرت مجتبی بیعادت معاویه نرفت و یکی از اولادان حضرت علی بود) بالجمله مأمون یحیی را از شغل قضا معزول نمود و راجع برشوه ناموسی داستانی در باب عشق و جوانی گلستان سعدی و حکایتی در خمسه نظامی موجود است که در دنباله مطلب بعداً ذکر خواهد شد

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی